

افراطگرایی دینی

علی احمد کاوه

در جهان امروز

افراطگرایی دینی (و معادله‌های دیگر آن چون بنیادگرایی اسلامی، رادیکالیسم اسلامی، اسلام سیاسی، اسلام میلیتاریستی، تروریسم و...) از پرکاربردترین واژگان ادبیات سیاسی امروز است. تنها بحث نظری در این موضوع نیست که همه گیر شده، زندگی صدها ملیون انسان در کشورهای اسلامی جهان سوم و حتا کشورهای توسعه یافته غربی روزانه از این پدیده رنگ میگیرد یا رنگ می‌بازد. پس از جنگ دوم جهانی در نیمه قرن بیستم، مبارزه با افراطگرایی یا تروریسم پرهزینه ترین و پرتلفات ترین جنگ فرسایشی است که از شرق آسیا تا شمال و مرکز آفریقا امتداد یافته است. بهانه این جنگ هم مبارزه با افراطگرایی است که بزرگترین تهدید جهان پیشرفته امروز به حساب می‌آید، تهدیدی که در نزدش، همه، غیرخودش، بیگانه و دشمن شناخته میشوند و بایسته نابودی و سرکوب. اما این افراطگرایی، حتا دینیترینش، بیشتر انگیزه و محرک غیردینی و سیاسی - اجتماعی دارد تا رنگ دینی، و مستلزم کندوکاو دقیقتر و همه جانبه از ابعاد سیاسی اجتماعی و اقتصاددست. این نوشته کوتاه در تلاش است تا طبیعت پدیده افراطگرایی دینی معاصر را واکاود و نگاهی به عوامل پیدایی و پویایی آن بیندازد.

به گونه کلی، منظور از این واژگان (افراطگرایی...) جنبشهای سیاسی - دینی است که امروزه بیشتر در جهان اسلام سر برآورده و در مقابل موج غربی شدن جوامع شان و یا هم در مقابل حضور و یا اشغال غربیها در مقابلشان می‌جنگند و در هر جایی که دست و قدرتشان توان داشته باشد، در دنیای واقعی و مجازی، برای گسترش نفوذ خود و ضربه‌زدن بر حریف قدرتمندشان تلاش میکنند.

منظور ما از افراطگرایی دینی در این نوشتار جنبشهای سیاسی - اجتماعی و دینی اند که با قرآتی تندروانه و آشتی ناپذیر از متون مقدس در صدد مقابله با قرآتهای دیگر دینی و نحله های فکری جهان معاصر با استفاده از زور و خشونت برآمده اند.

افراطگرایی امروزه یک پدیده مدرن است و زاده دنیای مدرن و شرایط سیاسی - اجتماعی جهان امروز که برای شناخت آن باید شرایط امروز جوامع مستعد افراطگرایی را مطالعه کرد. این باور که افراطگرایی پدیده سنتی و مربوط به دنیای ماقبل مدرن است درست نیست. گرچه برخی از شریانهای تغذیه ی این جریان ریشه در گذشته و سنت دارد، طبیعت و ماهیت آن مدرن و امروزی است. افراطگرایی زاده و محصول شرایط جهان ما و عصر ماست.

افراطگرایی پدیده ای صرفاً اسلامی نیست که ویژه جهان اسلام باشد و در دیگر ادیان و فرهنگها وجود نداشته باشد. مدتی است در همه ادیان افزایشی قابل توجه در جریانهای بنیادگرا به چشم میخورد. از جنبشهای افراطگرایانه هندوها در هندوستان و سیاسی شدن بیش از پیش آنها گرفته تا قدرت گرفتن بیشتر مسیحیان و یهودیان بنیادگرا در امریکا و اروپا و حتا افراطی شدن و دست به تیغ بردن راهبان بودایی در برمه و دهها مثال دیگر نشان میدهد که افراطگرایی دینی پدیده مختص اسلام و مسلمانان نیست بلکه در همه ادیان دنیا و فرهنگها که در شرایط مناسب آن قرار گیرند ریشه دوانده و رشد میکند.

افراطگرایی دینی پدیده یی صرفاً دینی نیست. این پدیده گرچه رنگ و روی دینی دارد، بیشتر انگیزه ها و زمینه های سیاسی و اجتماعی عامل پیدایش و رشد افراطگرایی است که بعدها از شریانهای دین هم تغذیه میکند.

افراطگرایی، کنش یا واکنش؟

دو دیدگاه کلی برای تبیین افراطگرایی وجود دارد. تعدادی از تحلیلگران و اندیشمندان، افراطگرایی را یک پدیده بیشتر بومی میدانند که ریشه در فرهنگ و ارزشها و هنجارهای قومی دارد و در شرایط مشخص متولد میشود و چون "گرمی از درون" منجر به گنبدن اجتماع میگردد. از سوی دیگر، کسانی هم افراطگرایی و بنیادگرایی را واکنشی میدانند در مقابل شرایط بیرونی و تحمیل شده بر جوامع و تلاشی برای مبارزه با بیگانگی و تقلا ماندن و حفظ هویت خود در مقابل آنها.

از برجسته ترین نظریه پردازان شرق شناس، هانتینگتون و برنارد لوپس معتقد اند که بنیادگرایی اسلامی واکنشی در مقابل غرب است.^۱ ریشه این

جریان نه در قرن بیست و یک بلکه به شروع استعمار و قرون ۱۸ و ۱۹ باز میگردد، وقتی که مسلمانها با پیشینه تمدنی روشن و قدرتهای قاهر، خود را مغلوب قدرتهای استعمارگر غربی دیدند و نه تنها مغلوب قدرت نظامی غرب شدند که شیفته پیشرفت اقتصادی، تکنولوژیک و علمی، سیاسی و فرهنگی آن دیار نیز گشتند. این شکست و تحقیر برای این مردم البته که گران بود و خون غیرت بر خیزها را به جوش آورد و راه تلافی آنجیزی جز بازگشت به گذشته و خویشن گذشته نبود. بنیادگرایی در آغاز به صورت مقابله با استعمارگران و کسب استقلال کشورهای اسلامی و زمینه سازی برای از نو ساختن خلافت اسلامی در اوایل قرن بیستم و پس از فروپاشی آخرین خلافت اسلامی (عثمانی) ظاهر شد. اما این مأمول به دست نیامد و بسیاری از کشورهای اسلامی پس از استقلال هم به جای بازگشت به گذشته خویشن، در پی غربی سازی و توسعه جوامع خود با استفاده از مدل غربی توسعه به رهبری سکولارها و ملیگراها شدند. موج دوم این جریان بیشتر در دهه های اخیر قرن بیستم و با یورش دوباره امپریالیزم شرق و غرب به کشورهای اسلامی رونق گرفت و این بار بنیادگرایی افراطیتر و خونینتر به مبارزه با دشمن غربی و همدستان خودی اش برآمد. در این میان، تحولات مربوط به جهاد افغانستان در برابر نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، در دهه هشتاد قرن بیستم، فرصتی را فراهم آورد تا این دست از عناصر وارد صحنه و به مرور به یکی از بازیگران عمده در این ماجرا تبدیل شوند، که با نوعی تغییر رنگ و چهره تا امروز در این منطقه حضور دارند. اوج این مبارزه و جهانی شدن آن با شروع هزاره سوم و حمله نمادین و سمبلیک به نمادهای نظامی و اقتصادی امریکا، سردمدار این مبارزه، است که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. این حمله شاید از جهاتی خیلی سمبلیک بود و نماد قدرت سیاسی و اقتصادی غرب را نشانه گرفت و چون انتقامی از چند سده تحقیر و خفت مسلمانان به دست غربیان به شمار میآید و حداقل برای مدتی این حس تحقیر را در روح شهروندان امریکا و غرب ایجاد کرد. نوع واکنش ایالات متحده و همپیمانان غربی اش به حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر نه تنها باعث تضعیف افراطگرایی نشد که آبی شد در آسیاب افراطگرایان و خون بیشتری در شریانهای تشنه آنان. واکنش ایالات متحده از همان لحظات اول و به زبان آوردن عبارت "جنگ صلیبی" توسط بوش و پس از آن هم حمله به افغانستان و عراق و فجایع سربازان امریکایی در این کشورها (ابوغریب و دهها نمونه دیگر) نفرت مردمی از امریکا در کشورهای اسلامی بیشتر شد و به گونه تدریجی منجر به حمایت اجتماعی از افکار ضد امریکایی و افراطگرایانه شد و اجتماعی شدن پیام القاعده و افراطگرایان را در پی داشت.

پروژه توسعه و نوسازی (مدرنایزیشن) در کشوری به هدف و مقصد نرسد و نمیتواند عدالت، آزادی و برابری و رفاه را به مردم به ارمغان آورد، معمولاً به واکنش بنیادگرایانه و افراطی مواجه میشود. برخ پژوهشگران بر آنند که جوهره حرکت بنیادگرایی نوعی اعتراض به روند مدرنیزاسیون و تأثیرات وسیع اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن بر جوامعی است که دستکم یکی از مهمترین منابع الهام نظری این نظامها و روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و حتا خانوادگی آنها "دین" بوده است.

پروژه ناتمام ملتسازی در کشورهای اسلامی و ضعیف بودن هویت ملی هم شکاف دیگری بود برای رخنه کردن بنیادگرایی و افراطگرایی در این کشورها. در جایی که ملت شکل نگرفته باشد، حس تعلق و وفاداری و هویت بیشتر به اطراف قبیله و فرقه و دین میچرخد و زمینه رشد این افراطگرایی بیشتر میشود.^۴

جهاد افغانستان در دهه هشتاد و نود قرن بیستم یکی از منابع فیزیکی و عینی خیزش و تقویت بنیادگرایی یا اسلام سیاسی و یا هم افراطگرایی دینی بود. در پی اشغال افغانستان توسط شوروی، نیروهای جهادی و بنیادگرای دینی از سراسر جهان برای جهاد در مقابل کافران اشغالگر در سرزمین اسلامی وارد پاکستان و افغانستان شدند و اینچنین، این منطقه لانه دهها هزار بنیادگرای دینی شد که در آنجا لانه زدند و تخم گذاشتند و برای فردای این دو کشور جای پایشان را محکم ساختند. لازمه و فلسفه وجودی این جریانها و گروهها وجود جنگ و جهاد و مقابله با کافران و دشمنان بود، کسانی که اگر حتا نبودند باید خلق میشدند تا علت وجودی آنها را توجیه کند که اینچنین هم شد.

یکی دیگر از عوامل افراطگرایی نفس قرائت افراط-گرایان از دین است، قرائتی که به نظر میرسد هیچ نوع سرسازش با غیرخودی و بیگانگان و کافران ندارد. این نگاه به دین و جهان امروز طبعاً فرد و گروه را به یک هویتی بیگانه با اطراف، و در جهان امروز، در حال نابودی تصور میکند و سر جنگ و منازعه و انتقام با همه "دیگران" دارد. افراطگرایی به تعبیری جستن سرپناهی است در دنیایی که هویت و اقتدارش را تهدید میکند. البته این بدان معنا نیست که افراطگرایی محصول دین است. این پدیده یک پاسخ بومی به بحرانهای عمیق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جوامع اسلامی است.

از دیگر زمینه های مهم در شکل گیری جنبشهای خشن سلفی در جهان اسلام وجود حکومتهای خودکامه و نبود نهادها و بنیانهای مردم سالارانه مدرن و سنتی بوده اند.

پیروان نخله دوم برای تبیین افراطگرایی بیشتر کسانی اند که افراطگرایی را نه ضرورتاً محصول رویارویی کشورهای اسلامی با غرب بلکه برآمد فرهنگ و شرایط ویژه این جوامع در این برهه تاریخی میدانند.

به باور اینان، بنیادگرایی و افراطگرایی برخاسته از فقر، محرومیت و کمبودهای زندگیست، چیزی که در جوامع اسلامی عقیمانده آسیایی و افریقایی کم نیست. این فقر و محرومیت به ویژه وقتی بازتاب تولید میکند که آگاهی از این محرومیتها شکل میگیرد، آنگاه باعث واکنشی فوری و غیرعقلانی و خشونت آمیز به آن میشود. آگاهی از عقیماندگی و پیشرفت دیگران (غرب) بر احساس این محرومیت میافزاید و نارساییها را تشدید میکند. ورود غرب در کشورهای اسلامی به هر حال همین اتفاق را ایجاد کرد و غرب عامل بروز و پیدایش (دیده شدن) این نارساییها شناخته شد.

برخی با تقسیم نو ژئوپولیتیک جهان امروز به مناطق امن و مناطق مستعد خشونت، عامل فرهنگی را در زایش و گسترش خشونت و افراطگرایی در این مناطق حیاتی دانسته بیان کرده اند که در مناطق مستعد خشونت فرهنگ، ارزشها و هنجارهایی حاکم است که به مردم میآموزاند که نخستین و بهترین عمل و اقدام برای رسیدن به هدف و به دست آوردن آن شدیدترین و خشنترین آن است.^۵ اینچنین است که خشونت بخشی جداناپذیر از زندگی روزمره این جوامع است که در همه بخشهای آن از خانه گرفته تا پیاده رو و بازار و محافل سیاسی و... دیده میشود و حکومت میکند.

یوهان گالتونگ با طرح اصطلاح خشونت ساختاری در صدد توضیح و تبیین وضعیتی برآمد که طی آن یک ساختار اجتماعی، محرومیت از ضروریات زندگی را بر شهروندان خود تحمیل میکند. چنین ساختاری از اساس شهروندان خویش را به خشونت و ستیز خو میدهد. در این وضعیت، ما با سیل گرسنگانی روبرو هستیم که خشم روحشان را گداخته و عذاب قلبشان را مالامال از خشم نموده است. چنین افرادی برای ایفای نقش در قالب ستیزه جویان انتحاری بسیار مستعد اند. کسانی که در زندگی جز حرمان چیزی ندیده اند و از دین اساساً چیزی نمیدانند به جز این که به ایشان وعده میدهد که در صورت فدا کردن خود در یک حمله انتحاری به بهشتی مالامال از نعمات خواهند رفت... اصلیتترین نیروهای انسانی که جذب گروههای تندرو میشوند از کشورهای فقیر و از میان طبقه پایین جامعه سر برمی-آورند.^۶

کسانی دیگر از این نخله دوم بنیادگرایی و افراط-گرایی را محصول شکست و ناکام ماندن پروژه نوسازی در این کشورها میدانند. به باور اینان، وقتی

از زمینه های دیگر محلی تقویت بنیادگرایی میتوان به گرایش عام به معنویت در برخی از جوامع پس از سلسله یی از حوادث اشاره کرد که به نحوی سطح مادی و سکولار فرهنگ مدرن آن را پدید آورده است. سرخوردگی بسیاری از مردم در چند دهه اخیر در کشورهای اسلامی و غیراسلامی از وضعیت مادی و معنوی زندگیشان بسیاری را به سوی معنویت آنها از نوع خشن و غرب ستیز و دنیاستیزش فراخواند و زمینه یی شد برای جذب همه سرخوردگان نظام سرمایه داری مادی بیرحم و بیروح حاکم بر جوامعشان.

اینها بخشی از عوامل پنهان و پیدایی است که موجبات خیزش و رشد افراطگرایی را در کشورهای اسلامی مساعد ساخته است و به هیچ وجه همه مسایل نیست. در کنار این عوامل عام بسترساز افراطگرایی، زمینه های خاص و موضعی هم هست که در کشورهای مختلف و فرهنگهای حاکم بر آنها وجود دارد. در افغانستان، به طور مثال، یکی از عوامل اصلی تقویت افراطگرایی، شکست دولت در حاکم ساختن قانون و مقابله با فساد همه گیر و سرطان اجتماعی حاکم بر دولت و جامعه است. نظامی که با حمایت مالی و سیاسی - نظامی شدید امریکا و متحدانش روی کار آمد و در اول موفق به جلب حمایت مردم و ایجاد قانون اساسی جدید و سایر قوانین کشور شد. چیز نگذشت که بیش از هر دوره و نظام دیگر آلوده به فساد شد. طعم تلخ این فساد اداری و سیاسی را جامعه و مردمی میچشند که در مقابل حمایت از دولت انتظار عدالت و قانون و رفاه اجتماعی را داشتند. با مایوس شدن و سرخورده شدن این مردم، افراطگرایی و افراطگرایان فرصت دیگری برای تاخت و تاز یافتند.

ساختار موزاییکی جامعه افغانی و سوءاستفاده نخبگان سیاسی و رهبران احزاب قومی و سیاسی از این وسیله، باز آبی شد در آسیاب افراطگرایان برای سربازگیری از این اوضاع آشفته و ماهی گرفتن از این آب گل آلود.

رفتار تحقیرآمیز و دشمنانه سربازان امریکایی و متحدانشان و توهین به مقدسات مسلمانها و ارزشهای فرهنگی و قومی افغانها عامل خاص دیگریست بر افزایش دشمنی با غربیها و حامیانشان و احساس نزدیکی با دشمنانشان یعنی القاعده، طالبان و دیگر افراطگرایان.

شکست دولت افغانستان در مبارزه با فقر و کشت و قاچاق مواد مخدر عامل مهم دیگریست که تقویت افراطگرایی و تضعیف مبارزه با آن را در پی دارد.

نرسیدن به یک وفاق ملی محکم پس از بیش از

یک دهه از سقوط طالبان علیرغم حمایتها و کمکهای زیاد غرب و جامعه جهانی عامل دیگری شد در مایوس شدن ملت از نخبگان و حاکمان سیاسی شان و عدم اعتماد به دولت و روی گردانی از آن و در نتیجه روی آوردن تعدادی از آنان به افراطگرایی و حمایت از افراط-گرایان.

و سخن آخر این که افراطگرایی یک پدیده شدیداً سیاسی و اجتماعی و یکی از مشکلات جدی کشورهای اسلامی و منطقه و حتا جهان است که با رنگ دینی در صدد جذب نیرو و تقویت بیشتر خود برآمده است. این پدیده خاص اسلام و کشورهای اسلامی نبوده اما در شرایط حاضر و به دلایل مختلف در کشورهای اسلامی و در بین مسلمانان ریشه نموده است. دیدگاه-های مختلف در صدد تبیین چرایی رشد افراطگرایی در کشورهای اسلامی برآمده اند. تعدادی بنیادگرایی و افراطگرایی را محصول مواجهه اسلام و مسلمانان با غرب میدانند که این رویارویی تحقیرآمیز و مایوس کننده تعدادی را ترغیب به مقابله با غرب و انتقام از آن نمود. برخی دیگر اما زمینه های رشد افراطگرایی و خشونت را فرهنگ و هنجارهای حاکم بر سیاست و اجتماعی جوامع شرقی - اسلامی میدانند که سبب ساز بالندگی افراطگرایی در منطقه شده است. و بالاخره این که افراطگرایی عوامل متعدد و رنگارنگ سیاسی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و فرهنگی دارد که برخی عام و جهانی است و برخ دیگر خاص و مربوط به کشور و فرهنگ خاص در منطقه خاص مثلاً افغانستان است.

۱ واکاوی بنیادگرایی اسلامی در خاور میانه، علی اسدی، طهمورث غلامی، بهار ۱۳۹۰، شماره ۲۸۳، ص ۴۶...

۲ Violence & Subjectivity, edited by Veena Das, Arthur Kleinman, Mamphela Ramphele, and Pamela Reynolds. Berkeley, CA: University of California Press, ۲۰۰۰. ۳۷۹ pp

۳ گرفتار در زنجیر خشم، جستاری در ریشهها و زمینههای بنیادگرایی اسلامی، سروش آریا، گزارش، ص ۴۳، آبان ۸۹، شماره ۲۲۲

۴ فراز و فرود بنیادگرایی، احمد موثقی، اعتماد ملی، ش ۸۹۶، ۱۳۸۸/۱/۲۹، بازتاب اندیشه ۹۷، ۱۰۹-۱۱۲